



فریدون مجلسی

گرفتار ترافیک سنگینی در بزگراه حقانی شدیم. یک ساعتی در راه بودیم که خودمان را به نزدیک پارک بولقانی نزدیک ایستگاه مترو حقانی برسانیم. برای رسیدن به آنجا باید در نزدیکی بزگراه آفریقا دور می‌زدم. تابلو دورزن را ممنوع کرده بودم؛ اما تا سه ردیف همه مشغول دورزن بودند و من ردیف اول بودم و راه فراری نداشتم. ناچار من هم پس از تلاشی بی‌ثمر برای تبعیت از قانون، بنا به قاعده «الضورات» دور زدم. کمتر اتفاق می‌افتد که همسر از من کاری یا چیزی بخواهد. آن روز از من خواسته بود که او را برسانم. از طریق همین شبکه‌های اجتماعی کذایی خریدم؛ امید بود که جوانانی پس از آگاهی از مشکلات بچه‌های بلوج برای خرید دفترچه مدرسه فکری به ذهنشان رسیده است. استفاده از تقویم‌های تاریخ‌گذشته! هر سال شرکت‌های گوناگون هزاران جلد تقویم و سررسید تجملی صحافی شده با کاغذ اعلا منتشر و پخش می‌کنند. از سال گذشته نهضتی به همت همین «جوانان کنسرتی» توصیه کرد که به جای تقویم کم‌دوام کتاب پرودام هدیه کنید؛ توصیه‌ای که مؤثر بود. باری اکنون اعلام کرده بودند که مردم تقویم‌ها و سررسیدهای مانده از سال‌های پیش خودشان را در آن روز به پارک طالقانی بیاورند تا شاید انبوه آن بتواند جای کمبود دفترچه‌های بچه‌های روستاهای بلوچستان را بگیرد. این بود که آن ترافیک سنگین، آن معطلی و انتظار ناشی از استقبال عمومی ده‌ها هزار نفری که از همین شبکه‌ها باخبر شده و استقبال کرده بودند، نه فقط تلخ نبود، شیرین بود. کسی عصبانی نبود. کسی اشتاب نداشت، حتی با خشنودی به صف پیش‌رو و صفی که در پشت سرشان شکل می‌گرفت، چشم می‌دوختند و خشنودتر هم می‌شدند. با نوعی همدلی و احترام و رضایت، بی آنکه کاری بزرگ یا هزین‌های کرده باشند. هرکدام چند جلد سررسیدهای باطله و از ارزش‌افتاده خودشان را می‌آوردند که تحویل دهند. هنرشان همین آمدن و تحویل‌دادن بود. بسیاری از این سررسیدها چقدر مرغوب و زیبا هستند، با جلد‌های جبری و چرمی و بتراق که کیفشان آمده بود دور بوزینند؛ اما اکنون دیگر دور نمی‌ریختند. صفت انتظار ورود به پارکینگ حرکت نمی‌کرد. همسر بسته سنگین سررسیدهای خودمان از نزدیکان را بغل کرد و پیاده شد. زرنگی کرد! طولی نکشید که با خوشحالی به نزدیک خالی بازگشت. در صف چندخطی چند متری بیشتر پیش ترفته بودم که گفت جوانان با نظم و ترتیب تقویم‌ها را جمع می‌کردند و می‌خواستند رسید بدهند که گفتم وقت ندارم. جوانانی اغلب از آن نوعی که با ذوق و شوق آنها را در صف انتظار و خرید بلیت سان‌های کنسرت و تئاتر در تالار رودکی و تئاتر شهر و جاهای دیگری می‌بیند. خواه شجره‌یاری و آثار ایرانی باشد و خواه آثار کلاسیک باخ و بتهوون و خواه تئاتر و گاه فیلم‌هایی که چندان هم گیشه‌پسند نیستند.

اکنون یک سال می‌شود که از نیمه‌شب تا پس از ساعت یک بامداد هر شب مسابقاتی میان جوانانی از نوع دیگر در چرخه خلوت رو به شمال بلوار پاک‌نژاد و رو به جنوب هرمزان تا میدان صنعت برقرار است. با اتومبیل‌هایی خودنمانیانه پورسانت‌های نفتی و شکری و انواع «خاوری میانه‌ای»، در دست فرزندانی شایسته پهرمندان از مصونیت‌های موروثی که پس از یک سال هنرنمایی در این کنسرت‌های رذیانه کسی هم حریفشان نمی‌شود! اگرزود هایشان که گویی

دکتر ایرج امیرضیایی: کمی بعد از روز پزشک، مقاله‌ای از پرفسور حسین باهر با عنوان «شیخ‌الرئیس قانون و طب» منتشر شده است که این مطلب نقدی بر آن است.

هرچند ایند مطلب در معیار نقد، تجربه‌گرایی است یعنی علم، مبتنی‌بر قراین تجربی است و نیز «میتا» یعنی محتوای تجربی که به نظریه نسبت داده می‌شود. به دیگر سخن، «همه مفاهیم به‌گونه‌ای از تجربه حسی استخراج می‌شوند»، همچنین «هر معرفتی درباره واقعیت، توجیه خود را از تجربه حسی به دست می‌آورد».

درواقع نقد، روشی است نه محتوایی، چون اینجانب مطالعات جامعه‌شناسی ندارم و شغلم پزشکی است.

هنر نزد ایرانیان است و بس
نیوسنده محترم، پرفسور حسین باهر جامعه‌شناس، «نکات عجیبی درباره شخصیت و زندگی حکیم ابوعلی سینا» در روزنامه «شرق» چهارم شهریور متذکر شده است. در این نوشته به پرسش‌های زیر پاسخ داده‌اند: «الف- ابوعلی سینا کاه بود؟ ب- چگونه ابوعلی سینا،ها، تقریباً به طور هم‌زمان یا به عرصه وجود گذاشتند؟ ج- چرا در نیم قرن اخیر حتی یک عدد جهانی در ایران تولید نشده است؟ د- چه باید کرد تا عنصر مشرع‌ بالندگی فرارودعز ایران آغاز شود؟

اتجاه از پژوهش و پژوهشگر جامعه‌شناسی توقع می‌رود، تحقیق و تحلیل علیت روابط و سازمان‌های اجتماعی یا کنشگران دخیل در ظهور چنین شخصیت‌هایی است چون بنا به تعریف «جامعه‌شناسی، بررسی روشمند راه‌های تأثیر، آثار، ساختارهای اجتماعی و روندهای اجتماعی است مشتمل بر گروه‌ها، سازمان‌ها، فرهنگ‌ها، جوامع و جهانی که در آن مستقرند.» می‌آورد، پرفسور باهر در ۱۳ بند، «دلایل فردی و اجتماعی و جمعی ظهور ابن‌سینا را بررسی می‌کند، مانند ترکیب ژنتیک اپتیموم و اشتیاق مطالعه (علت‌های فردی)، داشتن پدرموادر خوب (علت‌های خانوادگی)، و محیط مناسب تحصیل و تدریس بدون هرگونه تعصب خشک، حکومتی یا فضای آرام و ورود معارف یونان به ایران (علت‌های جمعی)». همین‌جا باید یادآوری کرد که در عین تذکار محیط مناسب تحصیل و تدریس، در بند ۸ می‌گوید: «توفیقات شیخ‌الرئیس همانا نیاز امرا و حکام به طب و ابودد است وکنه نمود حسیدهمکنان خود قرار می‌گرفته است، همان گونه که دیگر همنوعان چنین بوده‌اند». روشن است که این دو عامل اجتماعی، نقیض یکدیگرند؛ یعنی حسد جمعی به‌مثابه خضلتی عام، مانعه الجمع با «محیط مناسب تحصیل و تدریس» است و وجود حسد به معنی محیط نامناسب تحصیل و تدریس می‌تواند باشد.

فارع از این تناقض، نکته غریبی در علت‌یابی‌های پرفسور باهر، سخت‌دهن‌آزار می‌نماید؛ می‌گوید: «۲۷» هم‌زمان ظهور ابوعلی سیناها به شرق عالم، وجود یک برابند مثبت امواج کهکشانی در این منطقه بوده است.»

درست می‌شنوید! این ادعا از زبان یک رمال و فالگیر بیان نمی‌شود بلکه پرفسور جامعه‌شناس ایرانی است که در بررسی جامعه‌شناسانه، چنین حرف‌های را انتشار می‌دهد و برای تأکید بر موچیت این عامل، در بند ۳۰ مؤذک می‌دارد که «علت اینکه در نیم قرن اخیر، بلکه در قرون اخیر، دیگر فردی برجسته در ایران پدیدار نشده است شاید، علاوه بر گردش امواج کهکشانی مولد از این منطقه، حاکمیت ستمرگان بشری بر اریکه قدرت بوده است.»

در این‌گونه تقلیل، جای دعانویس و جامعه‌شناس عوض شده است، «جامعه‌شناسی هم مانند علوم طبیعی، منکی بر این فرض است که هر

رویدادی علیت دارد. حیات اجتماعی مجموعه‌ای از رویداد‌های تصادفی نیست

که بی جهت یا بی‌دلیل رخ دهد. یکی از کارهای اصلی تحقیق جامعه‌شناسی

توام با تفکر نظری، تشخیص علت و معلول است.»^۱. در کدامیک از منابع

زاویه

آنان که روی مین نمی‌روند؛ اما مین را جمع می‌کنند



دیوار صوتی را می‌شکنند و قَرَقَزَها و فریادهایی که از ترمزا و با چرخش‌های ناگهانی در می‌آوردند. در کنار همین مسیبر، مبادلات گردی هم رواج دارد. اینها یقیناً کسانی نیستند که به کنسرت‌ها بروند. ممنوعیت‌ها آنها را نمی‌رنجانند و نمی‌ترسانند. ممکن است بچه‌هایی که به کنسرت می‌روند، به‌سادگی روی مین نروند و اصولا کاری را که در زمانی و در نسلی و در امر دفاعی دیگری ضرورت داشت، جز در شرایطی استثنایی مشابه آن دوران نتوانند انجام دهند و برای خود رسانیاتی اخلاقی با درک زیبایی و هنر و دانش و پیش و «انسانیت» قائل باشند؛ اما نسل پورسانت‌زای، گردی، شیشه‌ای، دردورزن‌های حرف‌های، آنتهایی که حتی نیمه‌شب‌ها با قَرَقَزْ و خودنمایی و هنرهای موروثی حاصل همان فداکاری‌ها را به رخ می‌کشند، قطعا به میدان مین که نخواهند رفت هیچ، به دفاع میهن هم نخواهند شتافت؛ کاری که همین کنسرتی‌های هنرشناس در بزنگاه از مشارکت در آن دریغ نخواهند کرد. پس از گریز از صف آن ترافیک پیام‌دار و خوشایند و امیدبخش یا درک گفتم همه چیز سیاه نیست. این جوانان ریشه در آب و خاک این فرهنگ احیاشونده دارند و تا ریشه در آب است، امید ثمری هست. تا در نشده باید به دیدن فیلم لانوری می‌رفتم که خوشختانه به‌موقع رسیدیم. در این چند روز شناس دپین دو فیلم فوق‌العاده را داشتم، هم دو از دو کارگردان هنرمند نسل جوان‌تر سینمای انسانی و اخلاقی و هدفمند ایرانی. یکی فیلم «رؤیاهای دم صبح» کار احمد اسکوچی که در فرهنگ‌سرای شفق به نمایش در آمد و با استقبال انبوه تماشاگران فرهیخته و ارکستری یوسف‌آبادی، فراتر از گنجایش سالن مواجه شده که تا ساعت ۱۱ شب به بحث‌های پیرامونی

نقدی بر تمام نکته‌های غیرعلمی یک جامعه‌شناس

جامعه‌شناسی، امواج کهکشانی جزّ، علیت‌ها یا سازمان‌های اجتماعی منظور شده‌اند؟ «جامعه‌شناسی مطالعه علمی حیات انسان و گروه‌های اجتماعی و کل جوامع و نیز دنیای انسانی است.»^۲
تأثیر امواج کهکشانی شاید جایگاهی در طالع‌بینی چینی داشته باشد، اما مقوله‌ای جامعه‌شناختی نیست. نباید، تعریف «انسیکلوپدی سومبولوژی»، «جامعه‌شناسی به‌عنوان علم اجتماعی، تحقیق اجتماعی مستندی از جهان اجتماعی را برمیانی چهارچوبه‌های نظری و رویکردهای روشمند…» «موضوع اصلی جامعه‌شناسی، کلیت مناسبات اجتماعی دانست…» جهان اجتماعی به‌عنوان یک واقعیت در خود، چیزی بیش از جمع اجزای خود است که به زعم برخی، این اجزا، ساختارهای اجتماعی، و به زعم دیگران، کارکرد اجتماعی است، و لذا می‌توان جامعه‌شناسی را همچون مطالعه روابط بین پاره‌های گوناگون جامعه دانست.^۳
در تمامی این ارجاعات منابع امواج کهکشانی مدعایی پرفسور، خارج از حیطه مناسبات و کارکرد اجتماعی قرار می‌گیرد و از آنجایی که جامعه‌شناسی مانند دیگر علوم، مبتنی بر تجربه و مستندات واقعی قابل اندازه‌گیری است بنابراین امواج کهکشانی، به سنخش و تکرر و تشابه به (علم تجربی) درنی‌آیند و مقوله‌ای جامعه‌شناسانه و علمی محسوب نمی‌شوند.

پرفسور باهر می‌گوید: «ضروری است فرهیختگان متعهد جهان حاضر، اقدام پسندیده کنند.» اما برای تأثیر بر امواج کهکشانی، جز دعا، چه اقدام بسنده‌ای می‌توان کرد:

دولت آن است که بی‌خون در آید به کنار

ور نه با سعی و عمل باغ چنان این همه نیست

در بند ۱۲ از: «تئوری دیگر-شنان می‌گوید که «زوجیت موجب جریان بود، فردیت مجرای آن است.» دلایل و علت‌هایی که برای این «تئوری» می‌آورد، پاره‌ای فیزیولوژیک و طبیعی و برخی الاهیات و قرآنی است. می‌گوید: «مثلا در قرآن قسم به شیغف و وتر خورده می‌شود»: «برسدینی است که جز اینا قسم به زوج و فرد جنبه تعیین‌کننده و مستند تئوری‌شان واقع شده است؟ در این آینه به سپیده‌دم، شُب‌های دهگانه، زوج و فرد، و شب سوگند خورده می‌شود و «شُب‌های دهگانه» مشخصا برجسته شده‌اند. در قرآن، قسم‌های دیگری هست که خلاف زوجیت بسان موچیت را نشان می‌دهند: سوگند به قرآن (۳۶)، سوگند به فرشتگان صغ‌دورصف (۳۷) سوگند به پادها، به کوه، به کتاب، به بیت‌المحور، به سقف برافراشته و به دریا (۵۲)، (در این آیه برای باد و کتاب نمی‌توان زوجیتی قائل شد)، سوگند به ثریا (۵۳)، سوگند به قلم (۶۸)، سوگند به روز قیامت و سوسوگند به نفس مالمگر (۷۵)؛ و سرانجام در سوره بروج به آسمان، فرستادگان بیایی، تنباده‌ها، روز موعود، گواه و مورد گواهی، ابرها، جلداسازان حق و باطل و فرشتگان وحی آور سوگند خورده می‌شود که فارغ از زوجیت هستند.

باز در تأیید «تئوری زوجیت» می‌گوید: «۱۵» در بدن دو ربه داریم و یک قلب؛»

در مقابل می‌توان دلیل نقض آورد که یک مغز داریم و یک نخاع و ۱۲ زوج عصب، یک مری، یک معده، یک روده، یک کبد و یک کیسه صفرا… ولی آخر چه ارتباط علّی‌ای بین این یک‌ها یا دوما می‌توان یافت؟

در بند ۱۲ از «زوج‌های روحی»، «جریان‌یافتن عرفان مولانا در زوجیت عشقانی با شمس» می‌گوید، اما به گفته اسکوچی، فیلسوف انگلیسی، «وحدت یا واحد، تجربه و مفهوم کانونی تمامی عرفان‌های گوناگون است.»^۴
مولوی هم از جدایی از نیستان وحدت شکایت می‌کند: از نیستان تا مرا بربرده‌اند…» «در نظر ابن‌عربی، هستی، در جوهر و ذات خود، جز یک حقیقت نیست که تکررات آن با اسما و صفات و اعتبارات و اضافات است.»^۵
یعنی یک حقیقت داریم و چهار تکثر.

و سرانجام در بند ۲۳ می‌گوید: «به تعبیر قرآن در کل هستی، برای هر

اتفاق

پاسخ به ۲۰۰ سؤال در یک شب

حدود سه‌هزار فالونر تلگرام و تقریبا سه‌برابرش فالونر اینستاگرام دارد. ۲۹ساله است و از دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات خوزستان فوق‌لیسانس حقوق خصوصی گرفته است. کاروبار وکالتش خوب است اما نه آن‌قدر که مراجعانش در شبکه‌های اجتماعی زیاد است. اما چه شد که او وکیل مشهور رسانه‌های مجازی شد؟ او قرار بود مددکار اجتماعی شود اما به اصرار خانواده حقوق خواند و حالا به گفته خودش می‌خواهد با استفاده از امکانات فضای مجازی «گره از کار مردم باز کند». در کشوری که به گفته حجت‌الاسلام «مصطفی پورمحمدی»، وزیر دادگستری، بیشترین حجم شکایت جهانی را دارد، به‌طوری‌که در سال گذشته شش میلیون پرونده در دادگستری مطرح شده و حدود سه میلیون پرونده نیز در شورای حل اختلاف شکل گرفته، چرخیدن کسب‌وکار این وکیل جوان دور از ذهن نیست.

بست‌های این وکیل را در یک گروه تلگرامی می‌بینم؛ گروهی که در حوزه روان‌شناسی و مشاوره خانوادگی فعالیت می‌کند. یکی از اعضا از پاسخ به سؤال حقوقی عضو دیگر گروه، تصویری از یکی از پست‌های اینستاگرام نوشتن را به اشتراک گذاشته است. این سینما به دیدار فیلم «لانوری» را رض درمیشیان رفتم. فیلم تکان‌دهنده‌ای از آنچه پیرامون ما می‌گذرد. فرق نوع کار رؤیاهای دم صبح اسکوچی با لانوری درمیشیان، به نظر آتاموری من این است که اسکوچی از تدوین و چیدمان حاصل کار بزرگ و مستند، فیلمی سینمایی ساخته است و درمیشیان فیلمش ملهم از حوادث و واقعات مستندی است که پیرامون ما می‌گذرد. منصفانه نیست اگر از این فیلم نام برده شود و ذکر ای بازی هنرمندانه مریم پالیزبان، پدید‌مخزنه از همکاری‌ن مسائل حقوقی را با کلمات قلمبه‌سلمیه توضیح می‌دهند که مخاطب‌ب واقعا نمی‌فهمد. من دوست داشتم قانون را به آن‌ها ساده با مخاطبانم در میان بگذارم.» او می‌گوید روزانه بیش از ۲۰۰ سؤال در صفحه شخصی‌اش از او پرسیده

می‌شود که تنها امکان پاسخ‌گویی به تعداد محدودی از آنها را دارد. به همین دلیل یک منشی دارد که سؤالات را رصد و آنتهایی را که امکان انتشار و پاسخ‌گویی آنلاین دارد، به او منتقل می‌کند. او هم تلاش می‌کند سؤالاتی را پاسخ دهد که بیشترین فراوانی را دارند و مربوط به مسائل روز هستند. اگرچه برای پاسخ‌گویی مناسب به مشکلات حقوقی مردم گاهی مجبور است تا سه‌ساعت مطالعه کند تا از قوانین جدید آگاه شود. او تأکید می‌کند: «بیشترین سؤالات مربوط به حقوق خانواده است؛ مسائلی مثل طلاق، نفقه، حضانت و … بعد از مسائل خانوادگی، موضوعات حقوقی

رایج هم مراد پرفسور از «زوجیت»، نظریه Dualism باشد، باز باید گفت که این تئوری در فرهنگ‌های فلسفی و جامعه‌شناسی به معنای تفکیک ذهن و جسم آمده و البته به تصریح انسیکلوپدی فلسفی را تلخ، توری محکمی نیست.»^۶

«به مصداق «عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز نیز گویی»، یک نکته مهم و درخور تحقیق جامعه‌شناسی، در نوشته آقای باهر چشم‌انداز است. به گفته ایشان، «حاکمیت ستمرگان بشری بر اریکه قدرت»، علتی در پدیدارشدن برجستگان در ایران بوده است. ای‌کاش نیوسنده به‌جای پربشانش فکری و پربشان گویی، به همین عامل می‌پرداختند و در پژوهشی علمی، نقش استبداد را در خاموشی بزگان فرهنگ، روشن می‌کردند. هرچند از نوشته ایشان برمی‌آید که با روش تحقیق و جامعه‌شناسی علمی آشنایی و میانه‌ای ندارند. در همین موضوع نکته‌ای مهم در نوشته آقای باهر دیده می‌شود؛ در بند ۲۳ به شکایت «خیام، ابن‌سینا، رازی، ابن‌خلدون، عین‌القضات و دیگران» از کار‌سوزی زور حکام» اشاره می‌کند و بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که ظاهرا این بزگان علم و ادب در محیط‌های استبدادی ظهور کرده و پاینده‌اند. درعین‌حال از تاریخ چندقرنی ایران (قرن نهم به‌بعد)، قحط‌الرجال علم و فرهنگ مشخص است.

پرفسور باهر را افزون بر تئوری‌های دوگانه، نوآوری‌های دیگری نیز هست؛ از جمله در واژه‌سازی؛ «فراودهار» به‌جای «هزار سوم». بر همین قیاس می‌توان واژه‌های بسیاری ساخت، فرایک؛ دوم، فرادو؛ سوم، فرافرد؛ پس فردا و دیروز! غیر از این نکته که حافظ ز تو ناخشنود است؛ در سراپای وجودت خبری

نیست که نیست

امیدوارم جامعه‌شناسان در تأیید یا رد «تئوری»‌های پرفسور باهر، مستندات پژوهشی- آماری ارائه دهند.

1- essentials of sociology George ritzer- sage- 2015- Canada- p5

۲- جامعه‌شناسی، جلد اول، اتنونی گیدنز، فیلیپ ساتن، ترجمه هوشنگ نابیی،

نشر نی، تهران ۱۳۹۵، ص۱-۷۰

۳- همان، ص ۱۹.

4- The concise encyclopedia of sociology George Ritzer and J.Michael Ryan- Wiley- Blackwell 2011- USA - p 599

۵- عرفان و فلسفه، وت.استیس، ترجمه به‌الدین خرمنشاهی، سروش، تهران ۱۳۷۵، ص ۵۹.

۶- تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، رینولد.انیکلسون، ترجمه دکتر محمدرضا شفیعی‌کدکنی، سخن، تهران ۱۳۷۴ ص۱۴۱.

7- Concise routledge encyclopedia of philosophy rout- ledge 2000 p17-218
Oxford dictionary of sociology 2009

گزارش

داماد در ایران و عروس غرق در خون

سرگذشت دخترانی از دیار افغان

اختر محمدماکوچی

هنگام نوشتن گزارش دستانم می‌لرزند و نفس‌کشیدن‌هایم منظم نیست. روی اسکار کم‌کنترل ندارم. زمانی که به یاد عکسی که چند لحظه پیش دیدم و سرنوشت تلخ یک نعروس می‌افتم، بغضم تا آستانه ترکیدن می‌رود. هنگام تنظیم گزارش، بعد از تاپب هر چند سطر، سرم را جلو لب‌تاپ روی زمین می‌گذارم و به ریحانه فکر می‌کنم؛ به آرزوهایی که داشت. به تمام آن لحظاتی که مقابل خانواده خود می‌ایستاد و می‌گفت که او را نمی‌خواهد. به تمام آن لحظاتی فکر می‌کنم که ریحانه زجر می‌کشید. به آن عکس خوئین یک نوعروس.

گویا کسانی که در این منطقه از افغانستان یا به دنیا می‌گذارند، نفرین شده‌اند یا به قول افسانه‌های قدیمی هند و چین، روح یک انسان گناهکار برای مجازات دوباره با یک جسم تازه به این دنیا بازگشته است.

دنیا می‌آیند، انسان هستند، مانند همان افرادی که در دیگر نقاط به دنیا می‌آیند، با تعداد زیادی آرزو برای آینده.

دخترانی که در این منطقه افغانستان یا به دنیا می‌گذارند، اگر

از شر شوهر ۶۰ساله در امان بمانند، اگر از شر سنگسارشدن به‌خاطر یک تلفن در امان بمانند، اگر از بریده‌شدن بینی برای ارانه نظر در مورد همسر آینده‌شان در امان بمانند، اگر برای بیرون رفتن از خانه حتی به مقصد مدرسه یا هرجایی، با ممانعت روبه‌رو باشند و تمام عمر خود را در چهاردیواری خاکی خانه خود بگذرانند و حسرت رقتن به بازار، خرید و خندیدن را تحمل کنند و اگرهایی که دیگر به یک امر معمول در این منطقه تبدیل شده است، از متاهل‌شدن در کودکی اما گریزی نیست.

به ازبین‌رفتن کودکی‌شان در خانه بخت که سیاه‌بختشان کرده، باید عادت کنند. اینجا غور است در غرب افغانستان؛ جایی که در بعضی مناطق آن بودن دختر ۱۰، ۱۲ساله در خانه برای مردان عیب به‌شمار می‌آید، جایی که چند روز پیش دختری شش‌ساله را درعوض یک بز به عقد فردی مسن درآورده بودند. اینجا غور است؛ جایی که سنگسار دیگر موضوع جدیدی نیست؛ جایی که «قشنامه» سنگسار شد؛ جایی که زهرا ازسوی خانواده شوهر خود زنده‌زنده سوازنده شد؛ جایی که دادگاه آن یک دختر را در حضور ده‌ها زن و مرد شلاق زد؛ جایی که دختری در نزدیکی مرکز استان، زیر ضربات شلاق شوهرش جان باخت. اینجا غور است؛ جایی که ریحانه را سر بردند.

ریحانه در میانه سال‌های حکمرانی طالبان در افغانستان، در شهر «فیروزکوه»، مرکز این استان، به دنیا آمد. هنوز سه سال بیشتر نداشت که برایش خواستگار آمد. پدر ریحانه در آن زمان زنده بود و او را «به‌نام» عبدالغفور درآورد. عبدالغفور هم در آن‌زمان کودک در صفحه شخصی‌اش از او پرسیده

به‌نام‌کردن دختر شیوه‌ای از ازدواج قبیل از وقت در مناطقی از افغانستان است که در آن دختر و پسر به‌دلیل خردسال‌بودن نمی‌توانند به خانه بخت بروند!

اما پدر و مادر طرفین بسا یکدیگر توافق می‌کنند که این دختر و پسر از آن یکدیگر خواهند شد، با دادن یک دستمال به‌هم، سرنوشت کودکانی که تا‌به‌حال متولد نشده‌اند را تعیین می‌کنند. بعضا این موضوع حتی هنگامی که جنین هم باشند رخ می‌دهد و پدر و مادر دو جنین پس از فهمیدن جنسیت کودک، آنها را «به‌نام» یکدیگر می‌کنند.

زمانی که ریحانه هنوز ۱۴ سال بیشتر نداشت، پدرش در اثر بیماری درگذشت. ۹ ماه پیش با وجود اینکه ریحانه در سال‌هایی که توانست از این موضوع سرر درآورد، گفته بود او را نمی‌خواهد و تمایلی برای ازدواج ندارد؛ ولی ریحانه فقط ۱۷ سال داشت که با برگزاری یک مراسم عروسی، رسماً به خانه عبدالغفور رفت. اما خانه بخت ریحانه در مکانی واقع شده است که چند سال می‌گذرد، در آن دولت قدرت چندانی ندارد و بیشتر طالبان در آن قدرت دارند؛ یکی از مناطق شهرستان «چوند» استان «بادغیس». در این ۹ ماه اما هرگاه که ریحانه به خانه برای دیدار خانواده می‌آمد، در دادگاه محلی درباره مورد خشونت قرارگرفتن ازسوی خانواده همسر خود به دادگاه محلی شکایت می‌کرد، ولی از جانب دادگاه جوابی به او داده نمی‌شد. او می‌گفتند که در همان منطقه‌ای که زندگی می‌کنی شکایت کن.

ریحانه آخرین دفعه‌ای که به خانه پدری خود آمده بود، نمی‌خواست برگردد ولی از آنجایی که خانواده شوهرش «زورمند» بودند، او را به‌زور برمی‌گرداندند. یک هفته بعد از اینکه همسر ریحانه به دلیل بی‌کاری و داشتن مشکل اقتصادی برای کارگری به ایران سفر می‌کند، در اوج خشونت، سر ریحانه را می‌برند. یکی از خوشخوانان ریحانه که با یک رسانه محلی صحبت می‌کرد گفت: «که مادرشوهر و یکی دیگر از اقوام آنها که ۱۳ ساله بود، ابتدا ریحانه جد پدری است. درحالی‌که براساس قانون جدید خانواده این خانم امکان گرفتن سرپرستی فرزندش را داشت.»

باین‌حال ناآگاهی تنها دلیل مراجعه به این‌واکیل نیست؛ «راستش را بخوابید گاهی نیز زاده‌خواهی و لُج‌بازی باعث مراجعه بیش از اندازه ما برای مشاوره و شکایت است.»
مراجعی داشتم که به‌خاطر ۴۰۰ هزار تومان می‌خواست بدون هیچ سندی از کسی که این پول را از او گرفته بود شکایت کند. به او توضیح دادم که روند قضائی این پرونده، هم طولانی و هم هزینه‌بر است و از این شکایت منصرفش کردم. مراجع خانمی هم داشتم که با آقایی ارتباط برقرار کرده و بدون اینکه تجاوز یا موردی از اجبار صورت گرفته باشد فقط به دلیل اینکه «می‌خواست حال مرد را بگیرد» وارد یک دعوای حقوقی شده بود.» خانم وکیل گاهی نیز مثل شب قدر ماه رمضان امسال، وقت می‌گذارد و شب تا صبح به ۲۰۰ سؤال حقوقی و تلگرامی مخاطبان به‌عنوان نذر پاسخ می‌هد.

بنابر گزارش‌ها یکی از عوامل اصلی خشونت علیه زنان در غور، تعداد زیادی از جریان‌های «زدبندهای قومی» است که بر وضعیت زنان تأثیر گذاشته است؛ به‌طورمثال زهرا، دختری که در گزارش به آن اشاره شد، یک‌ماه پیش در آتش سوازنده و چند روز پیش در کابل دفن شد، بارها از خشونت‌هایی که علیه وی انجام شده به مراجع امنیتی شکایت کرد؛ اما مراجع امنیتی و جند نمانبند شورای ولایتی، به‌دلیل اینکه با خانواده شوهر زهرا از یک قوم بودند، به خواست او رسیدگی نکردند. تنها در اسان غور در یک ماه گذشته پنج دختر در اثر خشونت‌های خانوادگی ازسوی خانواده همسرشان به صورت وحشیانه‌ای به قتل می‌رسند و زندگی‌شان مانند کودکی‌شان از بین می‌رود.